

گذری کوتاه بر مجموعه داستان

«روای عشق»

روایهای تراژیک

رحمان چوپانی

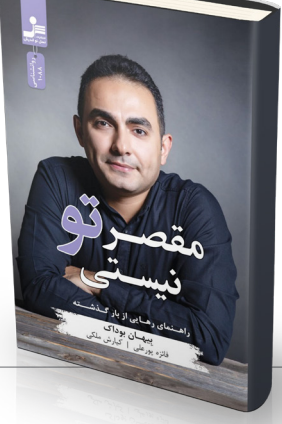
منتقد



«روای عشق» مجموعه داستانی است به قلم حمید نیسی، نویسنده جنوبی شاهین شهرنشین که «شهر خیابان» آن را منتشر کرده است. این مجموعه ده داستان کوتاه را در بر گرفته است. داستان‌های «روای عشق» تماماً داستان‌های شهری است. نویسنده ناکامی‌ها، ناتوانی‌ها و ناامردی‌هایی را که انسان امروز روزگار ما ناخواسته و ندانسته به آن مبتلاست با روایتی روان به داستان بدل کرده است. رویدادهایی که در داستان‌های حمید نیسی روی می‌دهند نه خنده‌های خارق‌العاده و حیرت‌آور است و نه حکایت‌های محیرالعقول. شخصیت‌های داستان‌های او حتی شخصیت‌های یکی یکدانه و استثنایی نیستند؛ بلکه روایت‌های او اغلب رویدادهای روزمره آدم‌های دوارخ‌رو ماست که روی می‌دهد و مابه‌سادگی و بایی تفاوت‌از کنار آنها گذر می‌کنیم. اینها همین رخدادهای روزمره ساده با تب و تابی که نویسنده در روایت نشان داده به داستانی «برنج انتظار» –نهمین داستان مجموعه– نویسنده با فضاسازی حاکم بر داستان زوال عشق و فرجام روایهای عاشقانه خانواده را به زیبایی تصویر کرده است. پدر و مادر در انتظار آمدن تنها فرزندشان لحظت‌ها را با خاطرهای سیری می‌کنند. این زوج تنها فرزند خود را پس از سال‌ها انتظار ولید به یاری پزشکان متخصص به دست آوردند. حالا فرزند برومند در پی کامروایی از زوهای جفت و طلق خود در سودای فروش خانه پدری است تا پول آن را خرج مهاجرت از موطن خود کند. تصویر پایی داستان «برج انتظار» هم تکان دهنده‌تر گذار است. سیمایی که زن و مرد نخستین بسازند. حمید نیسی با فراداری به لحن و با تکیه بر شخصیت پردازی و تمرکز بر واقعیت‌های زمانه خود عشق را تصویری دور و دست نیافتنی قلمداد کرده است. شاید به همین بهانه عنوان «روای عشق» برزنده داستان‌های این مجموعه به نظر می‌آید. بوریس نالیسم در کتاب «تاریخ نالیسم» (ترجمه محمدتقی فرامرزی – نشر تندرا) بر این باور است که «جوهره نالیسم عبارت‌ست از تحلیل اجتماعی، مطالعه و تجسیم زندگی انسان در جامعه، مطالعه و تجسیم روابط اجتماعی، روابط میان فرد و جامعه و ساختمان خود جامعه»؛ برپای این پایه، داستان‌های مجموعه داستان «روای عشق» تماماً داستان‌های رئالیستی هستند که نگاه تراژیک به انسان و جامعه دارند. روایت مردانده بی‌امرز و رویا در داستان «ه‌ما آن روز تاخیرش طولانی شد» کشمکش‌های ناهید با همسرش در داستان «زنی در قاب پنجره» و دیگر داستان‌های این مجموعه در این تراژیک از انسان در جامعه دارند. حمید نیسی در این مجموعه خودآگاهانه یا ناخودآگاهانه انسان و روابط اجتماعی را آنگونه به تصویر می‌کشد که گویی زندگی سرچشمه تراژدی است.

مقصر تونیستی

«مقصر تونیستی» تازه‌ترین کتاب بیجان بوداک، روانشناس بالینی است که برای اولین بار توسط انتشارات نسل نوآندیش با ترجمه فائزه پورعلی وارد بازار نشر ایران شده است. او در این کتاب تلاش می‌کند ذهن مخاطب را از بار گذشته‌ها ساخته و او را در جهت ایجاد زندگی‌ای قدرتمندانه همراهی کند. در بخش اول کتاب با عنوان اثرات عمیقی که خانواده بر تو به جای می‌گذارد به توضیح تفاوت روش‌های تربیتی و رویکردهای مختلف والدین و تاثیر آن بر فرزندان پرداخته است. نویسنده در بخش دوم کتاب جدید خود به بررسی عوامل خارج از خانواده و احساساتی نظیر کمبود، طردشدگی، زخم روان و... پرداخته و مشکلات موجود در روابط را ریشه‌یابی کرده و انواع دلبستگی‌ها را مورد بررسی موشکافانه قرار می‌دهد. در بخش سوم کتاب که به روابط مشکل داری که مدام به آنها بر خورد می‌کنیم اختصاص یافته است؛ با معرفی تکنیک‌های دستکاری احساسی در روابط، ما را از احساس گناه رهایی می‌بخشد. نویسنده در فصل چهارم، وپروس‌های ذهنی از قبیل ذهن خوانی، تاثیر هاله، نتیجه‌گیری براساس احساسات، وپروس انتقاد از خود و... را معرفی می‌کند و به دلایل بی‌حسی عاطفی می‌پردازد. در فصل پایانی به ترمیم آسیب‌های گذشته از طریق غلبه بر احساس گناه، توجه به جنبه مثبت درد، شناخت دنیای درون، درک تفاوت احساسات و افکار می‌پردازد. مترجم کتاب، نقطه قوت کتاب‌های بوداک را این گونه توصیف می‌کند: بوداک تلاش می‌کند به مخاطب خود بیاموزد چگونه در مسائل خود در یک روانشناس نگاه کنند.



چهارشنبه

۱۴۰۲ • ۰۲ • ۲۷

۲۶ شوال ۱۴۴۴ / ۱۷ مه ۲۰۲۳

سال پنجم

شماره ۱۵۵۲

armanmeli.ir



در گفت و گو با مترجم کتاب «همیشه با منی...» مطرح شد؛

نامه‌های یک نقاش سوررئال آذرباشی به مادرش

نوشته‌های فریدا مانند نقاشی‌هایش سرشار از صراحت است

وجود آنکه می‌توانیم برخی از ویژگی‌های این مکتب را در کارهایش بیابیم- از نمادگرایی و سمبل‌پرابری تا تغییر واقعیت استفاده کرده است -ولی هنر او از این طبقه‌بندی فراتر می‌رود. در کنار زندگی نامتعارف فریدا، نقاط اراج دهنده معمولی وجود دارد که از روی آنها می‌توان کارهایش را تفسیر کرد. برای مثال دفتر خاطراتش، تعریف ادواری یا روزانه‌ای از خاطرات یا تجربیاتش نیست، بلکه توده‌ای از طرح‌ها، نقاشی‌ها، شاکرها ها، ایده‌ها، شعرها و نوشته‌هایی است که دارای تسلسل تاریخی نیستند. فریدا علاوه بر ثبت خاطراتش، نامه‌هایی نیز می‌نوشت؛ انبوهی نامه به دوستانش، دیگو، دکترش و دوستدارانش. بعضی از این نامه‌های منتشر شده ابعادی از وجود او را نشان می‌دهد که زن، همسر، عاشق و هنرمند بود. نامه‌های اشخاص مشهور و سرشناس، بیانگر وجوهی از شخصیت آن‌هاست که می‌تواند به ما در درک بهتر آثارشان یاری برساند. نامه‌های فریدا کالو نیز از این قاعده مستثنی نیستند. کتاب «همیشه با منی» بیانگر عشق پرشوری است که فریدا کالو به مادرش داشته است و نوع رابطه او با مادرش را به ما می‌شناساند و نشان می‌دهد که او چقدر دلبسته مادرش و نیز دیگر اعضای خانواده خود و نگران حال آنها بوده است. دغدغه‌ای که تا حد زیادی می‌توانسته آثارش را هم تحت تأثیر قرار دهد. مثلاً در نقاشی مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌هایم، مادر و پدرم و من (۱۹۳۶) که پس از مرگ او کامل شد چیزی شبیه یک شجره‌نامه به تصویر کشیده شده است ولی شاخه‌های آن جای خود را به یک نور خناری داده‌اند که فریدا به عنوان دختر خانواده آن را نگه داشته است و با توجه به برجسته‌تر نشان داده شدن مادرش در این نقاشی مشخص است که او نقش کلیدی را در زندگی فریدا ایفا می‌کرده است. این نقاشی کاملاً وابستگی او به خانواده‌اش را که به کرات در نامه‌هایش شاهد هستیم، نشان می‌دهد.

کالو در ارائه تفکراتش در هنر صادق و بی‌برده است. این

خصوصیت تاجه اندازه در نامه‌های او دیده می‌شود؟

به قطع صحبت‌های هر انسانی با نزدیک‌ترین آدم‌های زندگی‌اش به ویژه مادرش به دور از هر گونه تشریفات و برده‌پوشی است. احساساتی که فریدا در این نامه‌ها به نمایش می‌گذارد حرف‌هایی است که او در قالب یک هنرمند نمی‌توانسته حتی آن را با همسرش در میان بگذارد. فریدا یک هنرمند بود و شهرت همسرش هم باعث می‌شد او در مهمانی‌ها، همایش‌ها و مناسبت‌های سیاسی با افراد مشهور و صاحب نفوذی مواجه شود که راجع به آنها هیچ‌کس نمی‌توانست صحبت کند مگر مادرش. خلاهای عاطفی را که به سبب دوری از مادر و خانواده‌اش و زندگی با دیگو و آدم‌های سطحی‌نگری که از لحاظ فکری در سنگ‌ها با او فاصله داشتند احساس می‌کرد، به وضوح همچون زنی عادی در نوشته‌هایش به نمایش گذاشته است. تفسیر مناظر و آدم‌هایی که در سفر با آنها مواجه می‌شد بسیار صادقانه و پر شور و حرارت بوده است. همان‌طور که در بخش‌هایی از کتاب هم شاهد هستیم در قسمت نامه‌های نوشته شده در مکزیک تب و تاب و بازیگوشی یک نوجوان نشان داده شده و دیگو یورا معرفی شده، که به نظر می‌رسد اندکی مایه حیرت فریدا شده است. فریدا نامه‌هایش را طوری نوشته است که گویی دارد با ما صحبت می‌کند. چیزی که در نوشته‌های فریدا می‌بینیم همان چیزی است که در نقاشی‌هایش می‌بینیم؛ صراحت و بی‌پردگی در بیان احساسات و افکار.

به نظر شما چه ویژگی‌های شخصیتی و فردی، از کالو زنی صاحب‌سبک و تاثیرگذار در هنر معاصر ساخت؟

چیزی که در

نوشته‌های فریدا

می‌بینیم همان

چیزی است که

در نقاشی‌هایش

می‌بینیم؛

صراحت و

بی‌پردگی در بیان

احساسات و افکار

ادبیات ۷

آرمان ملی



اوازه فریدا به خاطر پر تره‌ها، سلف پر تره‌ها، آثار الهام گرفته از طبیعت، دست‌سازه‌های مکزیک‌ای، سبک منحصر به فرد فوق‌العاده‌اش، داستان زندگی غم‌انگیزش، رابطه‌اش با دیگو یورا (نقاش به مراتب بنام‌تر از خود فریدا در دوران زندگی‌اش) است که در کنار آن نقاشی‌های پر شور و حرارت پیش از مرگش که بیش از شصت سال از آن می‌گذرد، تبدیل به شخصیتی شده بود که در مد پیشرو زمان خودش بود. فریدا کالو از مناظر مختلفی موضوع مطالعاتی همچون طرفداری از حقوق زنان، مارکسیسم، روانکاوی، مطالعات فرهنگی، جامعه‌شناسی، تاریخ هنر، عکاسی، مد و حتی ادبیات شده است. کار او به معنای واقعی کلام جهانی شده است؛ همان‌طور که هکتور جیمز هم در این کتاب اشاره کرده آثار فریدا جهانشمولی دارد که به طور کامل به واسطه نقاشی‌ها یا لباس‌ها یا عکس‌هایش به دست نیامده است بلکه بیشتر به واسطه زیبایی‌شناسی کارهای مربوط به زندگی او بوده است. از صحبت‌های فریدا مشخص است که او می‌دانسته با زنان عصر خودش به وضوح تفاوت دارد، در نامه‌هایش به مادرش اشاره کرده که سوزه بحث‌ها و الگوپرداری‌های زنان خارجی و عکس‌های آنان بوده است. به علاوه فریدا هم همچون بسیاری از هنرمندان دیگر از موضوعات سیاسی به دور نبوده است و انعکاس آن را در تعدادی از آثارش شاهد هستیم. بسیاری او را به‌عنوان نمادی برای خلافت زنان به‌شمار می‌آوردند. طراح لباس مشهور فرانسوی، «ژان پل گوته»، یکی از مجموعه لباس‌هایش را با الهام از او طراحی کرده است. خودنگاره‌ای که سال ۱۹۳۳ کشیده بوده، به یک تمبر ۳۴ سنتی آمریکایی تبدیل شد و سال ۲۰۰۲، فیلم زندگینامه‌ای وی با بازی «سلما هایک» (به کارگردانی «جولی تامپور») شش نامزدی اسکار به‌دست آورد. خانه پدری فریدا کالو، جایی که فریدا در آن به دنیا آمد و بزرگ شد، بعدها به‌عنوان خانه آبی شهرت پیدا کرد. این خانه در سال ۱۹۵۸ به‌عنوان یک موزه افتتاح شد. این موزه در کوپواکان در مکزیکوستی قرار دارد و آثار دست‌سازي از این هنرمند به‌همراه برخی از بهترین نقاشی‌هایش را در خود جای داده است.

چه شد که این کتاب را برای ترجمه انتخاب کرده‌اید؟ از

مراحل ترجمه و انتشار این اثر بگویند.

نشر کتاب پارسه در حوزه انتشار زندگینامه زنان موفق و برجسته تاریخی فعالیت گسترده‌ای دارد. با توجه به علاقه شخصی‌ام به این حوزه‌ها و پیشنهاد ترجمه این کتاب توسط انتشارات، آن را ترجمه کردم. هر مترجمی در ترجمه آثار تخصصی با چالش‌هایی روبه‌رو می‌شود که من هم از این قاعده مستثنی نبودم. ترجمه تحقیق هم هست. اصطلاحات تخصصی هنری و نقاشی در کتاب وجود داشت که برای ترجمه آنها مجبور شدم به اساتید برجسته‌ای مراجعه کنم که متخصص شناسایی آثار هنری و به خصوص آثار فریدا بودند که باعث آشنایی بیشتر خودم هم با آثار هنری شد.

در حال حاضر کتابی در دست ترجمه و یا آماده انتشار دارید؟

زمانی با عنوان «هالی بنکس و کوله‌باری از ترس‌هایش» را ترجمه کرده‌ام که به زودی از نشر کتاب پارسه روانه بازار می‌شود. پیش از این هم کتابی با عنوان «کیم جی یونگ متولد ۱۹۸۲» از نشر کتاب پارسه و با ترجمه من به انتشار رسیده است که آن هم در حوزه حقوق زنان بود و با استقبال خوبی روبه‌رو شد. کتاب‌های دیگری نیز در دست ترجمه و آماده انتشار دارم.

میدد دریا بود، مملوک ماهی

نخل را بلند کرده بودند. یگر داشت چاوشوی می‌خواند و سنج می‌زد و صد گنج... یک کارد فرو کرده بودند بین گلو و سینه‌اش و خون از گلویش، همان‌جا که من می‌بوسیدم داشت مثل آب‌فشان حوض، شکت می‌زد به خاک... اما قصه بعدی، قصه «طاهره» و یک مونولوگ است که شکل و شمایل نامه به خود گرفته است. در نامه می‌توان درد دل کرد، اخبار دور و بر را برای طرف گفت و نویسنده نامه قلمرویی وسیع دارد. قاعده و قانونی در کار نیست، می‌توان طای طریق کرد از این گوشه جهان به آن گوشه. همین است که خیر فرستاده شود. حال از فاجعه سرنگونی هواپیما تا ندان ویزا برای سفر به بقیه اعضای خانواده، هر کس به بهانه‌ای. سفر به غربت غریبی که پدر و مادر در آن چشم به آینده‌ای نه چندان روشن دوخته‌اند. اینها همه محتویات نامه‌ای‌ست که از زبان برادرش به طاهره نوشته شده است، پدر میانسانی که اکنون در انتظار بچه‌هایش در غربت زندگی می‌کند و دلنتگ زورهای زندگی در یزد است و دلنتگ خواهرش: «حالا من و فرنگیس اینجا توی غربت افتاده‌ایم به روغن سوزی و بچه‌هایمانکه باید عصابی دستمان می‌شدند، مانده‌اند آنجا، یک چشم‌شان خون و یک چشم‌شان اشک، اگر بدانی هر بار که زنگ می‌زند چه خونی به دل من و این مادر بدبخت‌شان می‌کنند... اما «همداقا»، «همداقا» داستانی است که در آن عشقی دیرسال نمود پیدا می‌کند. پیرمرد هر روز برای پیرزن مایحتاج زندگی‌اش را می‌گیرد با دوچرخه‌های می‌آورد زیر پنجره و در گرفتن پول خوراکی و اجناس ابا دارد. داستان با توصیف زیبایی از یک خانه قدیمی، پنجره، بادگیر، گلدان بل پنجره شروع می‌شود و دوربین نویسنده روی پیرمرد زوم می‌کند: «پیرمردی که خمیده است و ماسک دارد، زنبیل قرمزی را بر دسته دوچرخه‌ه‌ر کولش او یخته و دارد دوچرخه را مثل سگی تنها با خودش می‌کشد... نام این پیرمرد همداقاقت و انگار پیرزن هم عشقی خاموش به او دارد چون به خودش حق می‌دهد که مایحتاج زندگیش را از او بخوهد تا جایی که آینه و شانه می‌خواهد چون احساس می‌کند موهای چون برف سفیدش وز شده و مدت‌هاست شانه‌ای به خود ندیده‌ام پیرمرد شاید اینگونه موهای در هم و پریشان را بیشتر می‌پسندد و خرید آینه و شانه را

یکی موسی شد و رفت در مناجات، یکی بر شاخه گل آشنا شد»
ایا دریایی که در ذهن اتل خانم موج می‌زند همان اندیشه‌راهایی از درد، بیگران رنج‌هایش نیست؟ اما قصه دوم، «عهده‌به» نسیم خلیلی که گویی تعهدی وجدانی دارد که درها و آلام زنان را عمده کند، این کار را در داستان «عهده‌به» بیض از هر قصه دیگری انجام می‌دهد، قصه‌ای که در آن دختری با مرور خاطرات ناخوش خود به زندگی ادامه می‌دهد، اما عیب نگارش این داستان این است که نویسنده فکر می‌کند خواننده همه چیز را می‌داند و خود را موظف به توضیح نمی‌بیند مثلاً اینکه دکتر مجیبیان برای عهده‌به چه می‌کند؟ (در صورتی که شهرت کلینیوک او از یزد فراتر رفته، او متخصص نابروری زنان است) ما در داستان فقط مشقت رفت و برگشت عهده‌به را می‌بینیم و نقش حتایی که بر پشت دستانت است و قرار از ازدواج یک کویتی را انتظار می‌کشد؛ گرانگه‌هایی که نویسنده داستان خود را بر پایه آنها بنا کرده است از این فراتر: (الف) عهده‌به که با حناروی دست و باهای زنان نقش‌های مختلف می‌آفریند. (ب) رفت و برگشت متوالی با قاطر (که اینجا نویسنده خست به خرج می‌دهد و علت واقعی را نمی‌نویسد). (ج) دکتر مجیبیان پزشک نازایی که در داستان به آن اشاره‌ای نمی‌شود. (د) جن‌گیری (مراسم زار)، (ح) پدر که به استیصال افتاده و معلوم نمی‌شود که پول تریاک و شیرهاش را از کجا می‌آورد. (ت) نامزدی که در کویت دارد و هنوز عروسی نکرده‌اند و به نوعی این ازدواج فروش دختر است؛ تا پدر بتواند به زندگی نکتب‌پار خود ادامه دهد. این داستان کمی گیج می‌زند تمام این ستون‌هایی که داستان روی آن بنا شده است در نفس آن خبوست اما اجزای ساختمان کمبودهایی دارد، اما «میرو» داستان بسیار زیبایی است. داستانم که از ذهن و زبان یک دختر کوچک روایت می‌شود؛ توصیف میرو فوق‌العاده قوی است، به طوری که خواننده می‌تواند او را در تصور خود بازآفرینی کند، اما چیزی که در اصل ذهن راوی داستان را مشغول کرده است، شتر میرو به اسم صد گنج است. میرو پسرعموی پدر د به نام عبدالستار که مر تکب قتل‌ی شده که به زعم میرو بهتان است او به خاطر تهیه پول دیه، صد گنج را می‌فروشد و داستان به نحو درآلودی تمام می‌شود: «روز عاشورا بود، مردها



امین فقیری

نویسنده و منتقد

نسیم خلیلی را می‌شناسیم، با دست پر به میدان آمده، هر آفریده‌اش بهتر از آفریده‌های قبلی، او با پشتکار قلم رفیع ادبی را یک به یک فتح می‌کند. مینی کتاب جمع و جور او، «همید دریا بود، مملوک ماهی»، با داستان‌هایی کوتاه به خوانندگان داستان تقدیم شده است. در کتاب داستان‌های «اتل خانم»، «عهده‌به»، «میرو»، «طاهره»، «همداقا» و «خانمی» به چاپ رسیده است. شخصیت داستان اول زنی است شوی از دست داده، غمگین اما هنرمند که به نظافت و گلکاری خانه‌اش اهمیت می‌دهد، نسیم خلیلی تمامی صفات او را به صورت نثری منظوم در پیشانی داستان آورده است: «خانه اتل خانم بهشت بود، بهشت روی زمین، از آن یادگیری‌های یکطرفه داشت، تاک داشت، حوض داشت، گربه گل باقالی داشت، و بوی ساتن و مخمل می‌داد، بوی پارچه‌فروشی‌های خیابان مسجد جامع که گاهی هم پارچه‌فله‌ای می‌دهند دست مشتری، بوی نوبی، بوی خنکاو، بوی علفزارهای دور» این شروع زیبا خواننده را نسبت به سرنوشت و چند و چون زندگی اتل خانم علاقه‌مند می‌سازد، او که دست‌ی در دوزندگی هم دارد و برای عروس و دامادها رختخواب می‌دوزد و اگر از نظر مالی در مضیقه باشند، پول دوخت و دوز و پارچه را نمی‌گیرد در حالی که ورد زبانش این است که «خرج عاروس دومی‌ای را خدی می‌رسونه» اما این اتل خانم‌های باید شادترین زن دنیا باشد، غمگین است مخصوصاً وقتی که پشت چرخ‌تربسی که یادگار شوهر مرحومش بود می‌نستند و اشک از دیدگانش فرو می‌بارید. او افسانه‌های شوهرش را که از اعمام که زمین می‌آورد و در گوش او می‌خواند باور داشت، باور داشت که همید دریایی بوده مملو از ماهی و در چنین اوضاع و احوالی باید که پریشانی مجال ندهد که به ظاهر خود برسد و موهایش را مثلاً آزاد بگذارد تا کودکان او را دست بیندازند و مسخره کنند. نویسنده این داستان را با آداب و رسوم عامیانه مردم پیوند زده است مثلاً شعرهایی که از قدیم شعرباها موقع کار زم زمه می‌کرده‌اند: «دوتا بلبل به دستم آشنا شد، یکی مشکل یکی مشکل گشا شد،